



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

زمان پذیرش نهایی: ۹۹/۱۱/۲۵

شماره مجوز مجله: ۸۰۴۰۰

تأثیر رادیکالیسم بر مطالعات جغرافیایی

فاطمه ادیبی سعدی نژاد^۱، رضا علیجانی^۲

۱- استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اسلامشهر

۲- دانشجوی دکتری رشته جغرافیا و برنامه ریزی شهری

mailto:geo_adibi@yahoo.com

چکیده

مکاتب مختلف فلسفی، سیاسی، اجتماعی و... در سال های اخیر تأثیر آشکار و عمیقی بر مباحث جغرافیایی گذاشته اند و تفکرات جدیدی را ایجاد نموده اند. جغرافیای رادیکال با رویکردی بنیادستیز، بر عدالت اجتماعی تأکید می ویزد و با بررسی کیفیت زندگی انسان ها در فضاهای مختلف، سعی در تغییر مناسبات اجتماعی اقتصادی و فضایی دارد. رادیکالیسم نیز یکی از این مکاتب می باشد که توانست با ارائه رویکردی ساختارشکنانه در جهت حل هر چه بیشتر مسائلی که فضا بدان دچار بود عمل نماید و زدودن بسیاری از روندهای تثبیت شده در جغرافیا را موجب گردد. در درون چنین رهیافتی است که جغرافیدانان رادیکال فضای جغرافیایی را یک مقوله تاریخی- اجتماعی- سیاسی می دانند که در طبیعت نقش بسته است. اما آنچه که در این مکتب بیش از همه خودنمایی می کند بهره گیری از ایدئولوژی های مارکسیستی و سوسیالیستی است. در این راه نگارنده تلاش نموده است که با استفاده از روش تحقیق اسنادی و استناد به منابع کتابخانه ای به گردآوری و تجزیه و تحلیل مسائل بپردازد و با بررسی مبانی رادیکالیسم و دیدگاه های مختلف آن، میزان تأثیرپذیری این مکتب از سایر ایدئولوژی ها و همچنین اثرگذاری آن را در مطالعات جغرافیایی تبیین نموده و فضاهای مختلفی را که طرفداران این مکتب در جغرافیا طرح نموده اند، معرفی نماید.

واژگان کلیدی: رادیکالیسم، مارکسیسم، جغرافیا، فضا، عدالت اجتماعی



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

مقدمه

از ویژگی های مهم دانش جغرافیا، بین شسته ای بودن آن است. به عبارتی از هم به پیوستگی دانش جغرافیا با علوم دیگر، نظریات و دیدگاه های گوناگونی را شاهد هستیم؛ موضوعاتی را که می توان در جغرافیای تاریخی، جغرافیای پزشکی، جغرافیای سیاسی، جغرافیای اجتماعی و ... مشاهده کرد. در واقع در جغرافیای رادیکالیسم باید بر اساس ماهیت جامعه شناسی به موضوع نگرینست؛ بر مبنای هدف تحقیق که تعیین اهمیت موضوع در جغرافیاست، جغرافیای رادیکال به جای تمرکز روی پیامدهای مبهم مدل جاذبه همانند تئوری مکان مرکزی و کشف مکان های بهینه و سودآور بر انتشار مجموعه جدیدی از ارزش ها همانند فقر، عدالت اجتماعی و عدم توسعه متمرکز گردید. همین تحول و دگرگونی و اهمیت آن باعث می شود که بازیابی ریشه های اولیه و دلایل بروز این مکتب در جغرافیا از جذابیتی بالا برخوردار باشد.

مبانی نظری

رادیکالیسم در لغت به معنای اساسی، بنیادی و ریشه ای است. رادیکالیسم جریان سیاسی است که ریشه تاریخی طولانی دارد و رادیکالیست به کسی اطلاق می شود که طرفدار اقدامات قطعی باشد، اما باید گفت که این جریان فکری در جغرافیا با ظهور «پتر کروپوتکین» قوت گرفت، کروپوتکین اولین کسی است که علم جغرافیا را در حل مسایل دوران تزار با تأکید بر مکتب آنارشسیسم به خدمت می گیرد و بیش از صد سال پیش از انقلاب در جغرافیا سخن به میان می آورد. پیش از کروپوتکین «جنیفرمیل» نیز عقایدی رادیکالیستی داشته و معتقد بود چون همه افراد واجد مایحتاج خود نیستند در صدد برمی آیند که آن را از افراد ضعیف تر از خود به دست آورند. برای جلوگیری از چنین واقعه ای یک راه موجود است و آن اتحاد مردم به منظور حفظ یکدیگر می باشد. اما پاگیری و نضج جغرافیای رادیکال در معنای آکادمیک آن شاید متفاوت بود از آنچه که در عصر کروپوتکین یا جنیفرمیل عنوان می گردید، بدین سان که نخستین زمره های پیدایش رادیکالیسم به معنای امروزی آن در دانشگاه کلارک و با انتشار مجله «آنتی پود» در سال ۱۹۶۱ میلادی به گوش رسید و به سال ۱۹۷۴ اتحادیه جغرافیادانان رادیکال در شهر تورنتو کانادا تشکیل گردید (شکویی، ۱۳۹۰: ۱۷۵). در این اثنا جغرافیای رادیکال نخستین علل وجودی خود را بازیافت که می توان با اطمینان خاطر گفت که آن را بیشتر از هر کسی مدیون «دیوید هاروی» و کتاب ارزشمند او «عدالت اجتماعی و شهر» می باشد. اصطلاح رادیکالیسم و رادیکال بیشتر برای اعمال و نظریه های گروه های چپ افراطی؛ اعم از مارکسیست و غیر مارکسیست در باب کسانی اطلاق می شود که از مؤسسات سیاسی و اجتماعی موجود ناراضی هستند. آن ها که عموماً طلب تغییرات اجتماعی و در هم پاشیدن اوضاع حاض و تأسیس مؤسسات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شایسته تر ی هستند. (Britanica, 2000) جغرافیای رادیکال با الهام از نظرات جامعه شناسان چپ مانند مارکس، انگلس، و هگل و در تقابل با کاپیتالیسم، لیبرالیسم، داروینیسم و لامارکیسم روابط متقابل جامعه و محیط را می کاود و داعیه دار انقلاب ریشه ای در جوامع سرمایه داری برای حذف نابرابری های فضایی است (لحمیان، ۱۳۹۴: ۴۶). در جوامع جدید، کسانی را که رادیکال می گویند که تقاضای اصلاحات اساسی برای بهبود اوضاع اقتصادی، رشد سریع تر. در دیدگاه رادیکال بین این گونه اهداف هیچ گونه تقابلی وجود ندارد و در اقع جنبه های مختلف یک پدیده اند. از آن ها رشد اقتصادی باید آن گونه تحقق یابد که بتواند تأمین کننده برابری اقتصادی، سیاسی و اجتماعی نیز باشد (بنی هاشم، ۱۳۸۸: ۲۲). شاید مشخص کردن محدوده زمانی



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

برای دیدگاه رادیکال اندکی مشکل باشد زیرا مارکسیزم، آنارشیزم و دیدگاه های جدیدتری مانند فمینیسم و دیدگاه های ضد استعماری نیز جز این پارادایم قرار می گیرند اما طرح این مکتب از دهه ۷۰ با غالب شدن رویکرد انسان محوری در مباحث جغرافیایی است. جغرافی دانان بنیاد ستیز و رادیکال در واکنش در مقابل فقر، نابرابری ها، بی عدالتی ها و تبعیض های نژادی و جنسی و طبقاتی، قومی و مذهبی درصدد برانداختن روابط سنتی قدرت و شکستن همه ساختارهای نئی که عامل چنین نابرابری ها و محدودیت هایی شده اند، هستند (Morrill, 2007: 6-2).

جغرافیای رادیکال تنها در پی توصیف و تحلیل و تبیین روابط انسان و فضا نیست، بلکه طرح مقوله هایی مانند دموکراسی فراگیر، گفتمان تحلیلی، عدالت فضایی، استعمار زدایی، تکثرگرایی، شالوده شکنی و غیره در پی تغییر فضا و دگرگون کردن مناسبات انسان- فضا و انسان- انسان و در نهایت ساماندهی فضای جغرافیایی و اصلاح مناسبات اجتماعی است (Dingsdale, 2010: 148-145 از جغرافیا تعاریف زیادی ارائه شده است: هتتر در سال ۱۹۰۵، جغرافیا را با مطالعه سطح زمین بر اساس تفاوت هایش با مطالعه نواحی مختلف مختلف سطح زمین بر حسب مجموعه ویژگی هایشان تعریف می کند(هارتسورن، ۲۰۰۰، ص ۱۷۱). شبلینگ، جغرافیا را عبارت از سازماندهی سرزمین ها و بررسی چگونگی طرز کار آن هاست(شبلینگ، ۱۳۹۲، ۱۸۹). نقطه میان رشته ای نقطه قوت علم جغرافیا محسوب می شود، زیرا این علم با تلفیق یافته های سایر رشته ها بینش قوی را درباره مسائل واقعی در مکان های متفاوت به محققان ارائه می دهد. به این ترتیب دانش جغرافیا این تصور را ایجاد کرده که جغرافیا علم پایه یا زمینه سایر علوم است. ماهیت میان رشته ای نقطه قوت علم جغرافیا محسوب می شود، زیرا این علم با تلفیق سایر رشته ها بینش قوی را درباره مسائل واقعی در مکان های متفاوت به محققان ارائه می دهد. بیان رشته ای بودن جغرافیاست که به جغرافی دان اجازه می دهد تا به ساختارهای فضایی ایجاد شده از هر پدیده ای که محصول رابطه انسان و محیط جغرافیایی است، توجه و آن را تحلیل کند، بیش از هر عاملی به جامعیت و کل نگرایی بینش جغرافیا و روش کارآمد و قابل اتکای آن در تحقیق مدیون است. از دهه ۱۹۶۰ به ویژه از اوایل دهه ۱۹۷۰ مکتب جغرافیا به مثابه علم فضایی مورد انتقاد قرار گرفت. این انتقاد بیشتر از جانب شارحان اقتصاد سیاسی و از طیف ماتریالیسم (ماده انگای) تاریخی صورت گرفت بدین سان انتقاد از جغرافیا به مثابه علم فضایی بر پایه تحلیل فضایی اقتصاد سیاسی سرمایه داری قرار گرفت. علاوه در تحلیل پدیده های جغرافیایی، شاخه ای از جغرافیای انسانی به سوی رادیکالیسم - مارکسیسم کشیده می شود و اقتصاد سیاسی سرمایه داری و سوسیالیستی وارد ادبیات جغرافیایی می گردد و در جناح چپ جغرافیادانان، جغرافیای رادیکال و ماده انگاری فرهنگی (ماتریالیسم فرهنگی را نیز به این مقوله اضافه می کند و به علاوه در تحلیل پدیده های جغرافیایی، اقتصاد سیاسی در کانون مطالعات جغرافیای رادیکال قرار می گیرد و جغرافیای انسانی در مسیر تحلیل چشم اندازهای انباشت سرمایه حرکت می کند که از طریق فرآیندهای اجتماعی در فضاهای مادی به وجود می آید(حاتمی نژاد، ۱۳۹۱: ۲۷).

مباحث کلیدی در جغرافیای رادیکال

جغرافیا شیوه های سازمان بندی فضای زمینی و پراکندگی اشکال و جمعیت ها را «به معنای مجموعه هایی از افراد» بر روی پوسته جامد زمین مورد مطالعه قرار می دهد. رویه جغرافیایی ناشی از اتخاذ روندی دیالکتیکی میان توصیف و تبیین



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

است (دولفوس، ۱۳۹۰: ۷). تجزیه و تحلیل مباحث جغرافیایی، جغرافیدانان را به درک شیوه های سازمان بندی در فضا هدایت می کند. انسان در کنش خود بر آن است تا محیط طبیعی را به محیط جغرافیایی بدل سازد یعنی به محیطی که انسان ها آن را در جریان تاریخ می سازند و پرداخت می کنند و این واقع ای نو در عرصه تاریخ جهان است. در جغرافیای رادیکال چهار بخش اساسی مورد تأکید است:

- الف) جغرافیای رادیکال بر مکتب های علم فضایی اثبات گرا، جغرافیای رفتاری و جغرافیای انسان گرا انتقاد دارد.
- ب) این مکتب به تدوین یک چهارچوب نظریه های در داخل کار تجربی اعتبار می دهد.
- ج) جغرافیای رادیکال در داخل ساختارهای الزامی، چگونگی عملکرد گروه ها و طبقات را مورد توجه قرار می دهد.
- د) جغرافیای رادیکال کار تجربی را در داخل چهارچوب های ساختاری انجام می دهد. (حاتمی نژد، ۱۳۹۱: ۱۸).

هر جامعه انسانی از یک زربنا (روابط تولیدی) و یک روبنا (نظام سیاسی، قانونی و ساختار خود آگاهی) شکل می گیرد. عینی بودن مباحث علوم اجتماعی از دستاودهای کارل ماکس به شمار می رود که آن ها را به دو بخش زیربنا و روبنا تقسیم کرد (حاتمی نژد، ۱۳۹۱). در جغرافیای رادیکال غالباً روی شیوه تولید و مادی اندیشی تاریخی تأکید می شود. در اینجا مفهوم شیوه تولید (ساختار اقتصادی جامعه)، شامل فرآیند نیروی کار، نظام تولیدی، شکل اجتماعی تولید و شکل تاریخی فرآیند اجتماعی تولید می باشد (شکوئی، ۱۳۹۰: ۱۸۷). جغرافی دانان رادیکال معتقدند که ساختارهای اجتماعی که علل اصلی فعالیت ها و موجودیت تولیدات اجتماعی است می تواند تغییر یابد. ما می توانیم جهان فعالیتان را تغییر دهیم و به آن مطلوبیت بخشیم. از این رو با تأکید بر ارزش های اجتماعی و عملکردهای سیاسی به تفکرات جغرافیای سنتی اعتراض دارند. جغرافیای رادیکال به دلیل ارتباط تنگاتنگش با علوم اجتماعی، ناگزیر همپوشانی فراوانی با جغرافیای اجتماعی دارد. هر چند در جغرافیای اجتماعی رویکردهای لیبرالی هم وجود دارد ولی آن بخش از جغرافیای اجتماعی که فضا را محصول فرآیند اجتماعی می داند و به ساخت طبقاتی اجتماع در رابطه با الگوهای نابرابر توزیع قدرت، ثروت و درآمد به ویژه در نظام نابرابری ساز سرمایه داری توجه دارد، زمینه های مشترک پژوهشی با جغرافیای رادیکال ایجاد می کند (حاتمی نژد، ۱۳۹۱: ۱۹).

زمینه و علل شکل گیری جغرافیای رادیکال

برای رهیافت بهتر به زمینه های پیدایش و تکوین جغرافیای رادیکال باید قبل از هر چیز به جستاری و لو مختصر به درون مایه های پارادایم «جغرافیا به مثابه علم فضایی» چرا که این مکتب به دلیل شکل گیری در فضای لیبرالیستی و محافظه کارانه ایالات متحده و انگلستان در مواجهه با مسایل بیشتر سعی در به کار گیری روش های اصلاحی و مهندسی اجتماعی داشت تا احساس ذاتی دگرگونی اجتماعی. از این زمان به بعد، نظریه های مکان اقتصادی و فاصله فیزیکی در جغرافیا اعتبار یافت و قوانین مشترک و عمومی در تنظیم فضایی پدیده ها با روش های کمی و نظریه ای تحلیل شد، بدین ترتیب از این دوره به بعد، جغرافیای انسانی از علوم زمین دور شده، به علوم اجتماعی نزدیکتر می شود (شکوئی، ۱۳۸۳: ۵۵). توجه به وضع موجود با مشخصه به کارگیری روش های کمی در مکتب علم فضایی که بیشتر معیارهای آن در راستای تبیین مسایل و شرایطی است که عمدتاً جوامع سرمایه داری با آن مواجه اند، از معیارهایی است که می توان با آن به عوامل اصلی شکل دهنده این مکتب پی برد چرا که از مطالعه



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

انتقادات وارده به این مکتب بر می آید، تأکید این دیدگاه بر نحوه قرارگیری فضایی پدیده ها در حوزه معین است نه بر خود پدیده مورد نظر. به این دلیل آنچنان توجهی به فرایند مؤثر در شکل گیری آن پدیده نمی گردد و مراحل تکوین آن به فراموشی سپرده می شود، شاید نخستین پاسخی که برای این غفلت به ذهن متبادر می شود استفاده بیش از حد این مکتب از روش ها و مدل های ریاضی باشد اما باید گفت که این دلیل خود معلول علتی دیگر است که می توان از آن به عنوان درون مایه فکری مکتب علم پراکندگی فضایی یاد کرد که مکتب پوزیتیویسم نام دارد. پوزیتیویسم با اصل علم گرایی می ایستد و فرو می افتد... معنای شناخت را آنچه علوم انجام می دهند تعریف می کند و بدین طریق آن را می توان از طریق تحلیل روش شناختی رهبردهای علمی تبیین کرد (تایشمن و وایت: ۱۳۸۶: ۳۰۰). تجربه گرایی شاید همان پلی است که ارتباط میان ایدئولوژی لیبرالیستی و مکاتب الهام گرفته از آن مانند پوزیتیویسم را برقرار می نماید. چرا که پوزیتیویسم به طور غیرمستقیم از نظام سرمایه داری دفاع می کند. اصالت فرد هسته اصلی جهان بینی لیبرالیستی است. لیبرالیسم با عزیمت از این نقطه یعنی اعتقاد به اصالت فرد است که به ارزش هایی چون آزادی فردی، تساهل، حقوق فردی و برای تضمین این ارزش ها به حاکمیت قانون، محدودیت حکومت تفکیک قوا و آزادی انجمن و مطبوعات و غیره می رسد (غفاری و دیگران، ۱۳۹۲: ۸۶).

در طول دوره های پس از جنگ عواملی چند جغرافیا را محدود کرده و رشد آن را متوقف ساخته بود که از جمله آنها تأکید بر ناحیه شناسی بود که سبب استثنانگاری و دوری از قوانین تعمیم یافته علمی می شد. عدم استفاده از روش های علمی مدرن، نداشتن روش شناسی و نظم دقیق علمی تجربی و عدم درگیری در حل مسایل اجتماعی که در نتیجه سبب عدم کسب جایگاه شایسته دانشگاهی برای جغرافیا و کاربرد در جامعه صنعتی می شد. همچنین در دهه ۱۹۴۰ گروهی از دانشمندان طرفدار فیزیک اجتماعی، با اشراف و آگاهی از شرایط فوق به مطالعات فضایی و تجربی در جغرافیا تأکید کردند. از نظر آنها اگر جغرافیا در چارچوب دیدگاه ناحیه ای باقی بماند، هرگز نمی تواند از روش های تجربی پوزیتیویستی که در اصل دارای چارچوب منظم و دقیق است، استفاده کند. جغرافیای علمی و مدرن جدید باید به وسیله یک راه تازه تعبیر شود. با کنار گزاردن روش های متفاوت مطالعات ناحی های و حرکت به سوی مطالعه فضا با شیوه های منظم و با انضباط علمی، دیگر فضا به عنوان ویژگی های نامنظم محیط طبیعی توصیفی و ادبی تجسم نمی شد بلکه به عنوان فاصله حقیقی، ساده و قابل اندازه گیری، به انقلاب کمی و فضایی احتیاج داشت. فضا در این روش قابل اندازه گیری بود و بنابراین مترادف با علوم مدرن به معنای خاص پوزیتیویستی آن شد (پوراحمد، ۱۳۹۰: ۱۵۲-۱۵۱).

بهره گیری از روش های پوزیتیویستی برای علمی کردن و مدرن نمودن جغرافیا و استفاده از این جغرافیای علمی بوجود آمده برای برآوردن احتیاجات و نیازهای جوامع سرمایه داری و لیبرالیستی می تواند فصل مشترک جغرافیا به منزله علم فضایی و مکاتب پوزیتیویسم و لیبرالیسم باشد. در چنین فضایی است که جغرافیا کاملاً در خدمت جوامع سرمایه داری پیشرفته در می آید و اساساً سکوتی برنامه ریزی شده را در قبال مسایل جهان سوم در پیش می گیرد. در این اثنا است که جغرافیای رادیکال علل وجودی خود را می یابد؛ تأکید جغرافیادانان رادیکال بر مفاهیم و مقولاتی چون «عدم تفسیر بلکه تلاش در جهت تغییر جهان»، «عدم ثابت و ابدی بودن قوانین علمی و اجتماعی»، «اعتقاد به زیربنایی بودن تولیدات مادی و ایفای نقشی اساسی در زندگی»، «اعتقاد به اینکه در جوامع سرمایه داری انباشت»، «نقد همه پارادایم های موجود در جغرافیای رسمی و قراردادی»، «اعتقاد به اینکه سرمایه داری به وجود آورنده نابرابری های فضایی، اقتصادی و سیاسی است»، «فضاهای مختلف جغرافیایی



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

بیانگر ساختارهای مختلف اجتماعی می باشند»، «تأکید بر نقش دولت ها و حکومت ها در توسعه شهری»، «تأکید بر انباشت سرمایه به عنوان» و... نشان دهنده مواضع آنان در رویارویی با مقولاتی است که در مکاتبی «لیبرالیسم»، «پوزیتیویسم» به طور عام و در مکتب «جغرافیا» به منزله علم فضایی به طور خاص، مورد تأکید قرار می گیرد (غفوری و دیگران، ۱۳۹۲: ۸۶). رادیکالیسم در جغرافیا صرفاً عکس العملی در برابر علم فضایی نبود بلکه واکنشی بود به درون مایه ها و محر که ای این مکتب جغرافیایی که فضا را در جهت منافع کشورهای مرکز و طبقات بالای جامعه سوق می داد بنابراین می توان با اطمینان گفت که رادیکالیسم در جغرافیا واکنشی بود به مباحث عدالت اجتماعی، نابرابری های اجتماعی و اقتصادی موجود و جنبش های حقوق مدنی که تماماً خود نشأت گرفته از لیبرالیسم و سرمایه داری لجام گسیخته است.

جغرافیای رادیکال پسایندی از جغرافیای نو

پرداختن به جغرافیا به اعصار باستان می رسد و می توان آن را همچون تاریخ و یامردم شناسی، هرودوت دانست. نخستین مرحله از شکوفایی آن به اعصار باستانی یونان می رسد. اکتشافات بزرگ جغرافیایی و پیشرفت هایی که فن نقشه کشی شاهد آن بود. گسترش دامنه اعتبارات آن را در سده های شانزدهم تا هجدهم رقم زد. در آغاز سده نوزدهم، همبولت و ریتر مبانی آن را پی افکنند و از آن دانشی نو پدید آوردند (حاتمی نژاد، ۱۳۹۱: ۱۷). نوزایی در جغرافیا نه تنها حاصل تلاش مستمر جغرافیدانان بلکه دست کم به همان اندازه نتیجه فعالیت جامعه شناسان، اقتصاددانان، مردم شناسان و یا شهرسازان بوده است. تاریخ نگاران به نوبه خود در این نهضت سهیم بودند جغرافیای نو که در عصر جوشش فکری پر دامنه ای زاده شد در جوی از تنش اجتماعی بالیدن گرفت و با گونه گونی سیما و کثرت جهت گیری های خود موجبات تشنگی و سردرگمی همه کسانی را که به آن نزدیک می شدند فراهم آورد. برخی از کسانی که آن را به کار گرفته اند خود را به جانبداری از فلسفه نواباتگری منطقی منتسب می دانستند. در این حوزه فکری، در جریان سال های ۱۹۶۰ تقریباً تمامی هواداران نگرش نوسن حضور داشتند. روال رایج در حال حاضر تأکید بر برداشت های مثبت بر پدیدارشناسی است. در فرانسه جانب نوعی ساختارگرایی گرفته شد و مارکسیسم که همواره جز نقش فرعی در مسیر اندیشه جغرافیایی بر عهده نداشت هم اکنون بدان از سر عنایت می نگد. این بیشتر بر عهده نظریه پردازان جوان است تا با مبادرت ورزیدن به بررسی معرفت شناختی به شیوه آلتوسر درهای گسترده عظیم جغرافیا را به وی شناخت علمی بگشایند. (حاتمی نژاد، ۱۳۹۱: ۱۸).

قلمرو جغرافیای رادیکال

دیوید هاروی در اثر ارزشمند خود - تبیین در جغرافیا- ساخت فرایند و فرم را در ارتباط با هم در کانون موضوع جغرافیا قرار می دهد (شکوئی، ۱۳۹۰: ۱۰۶). در این رابطه، ارتباطی که میان فرایند و فرم در آثار جغرافیدانان رادیکال و بالاخ هاروی، برقرار می شود شاید اولین خصیصه ای است که می توان به عنوان ویژگی بارز این دسته از جغرافیدانان به آن اشاره نمود که در آثار جغرافیدانان ماقبل آنان کمتر به چشم می خورد. چرا که وابستگی بین فرم های فضایی و فرایندهای اجتماعی که در دیدگاه فکری جغرافیدانان رادیکال برقرار گردید نقطه عطفی شد در تبیین مسائلی چون فقر، بی عدالتی، تبعیض های نژادی و جنسی، مسائل حاشیه نشینی، سرمایه داری لجام گسیخته و غیره. داشتن چنین نگرشی این جغرافیدانان را به این رهیافت سوق داد که کلیه فرایندهای جغرافیایی محصول سیستم های مشخص اجتماعی- اقتصادی هستند (شکوئی، ۱۳۸۳: ۱۲۶). و



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

شیوه های مختلف تولید، چشم اندازهای مختلف اجتماعی- اقتصادی به وجود می آورد که حاصل این جریان، افتراق مکان های جغرافیایی است. به سخن دیگر، کیفیت تولید مادی، در شکل گیری پدیده های اجتماعی جغرافیایی، نظیر شرایط مسکن مردم، اشتغال، جرم و جنایت، هنر و غیره نقش مهمی دارد. از این رو، فرایندهای اجتماعی با فرایندهای فضایی مناسبات متقابلی دارند (شکوئی، ۱۳۸۴: ۱۹۶). محوریت بخشیدن به عامل سرمایه داری توسط مارکس، به عنوان عامل اصلی بحران های اجتماعی در قرن ۱۹، دیری نپایید که به وسیله جغرافیدانان رادیکال نیز، که پایه های اصلی مکتب شان را مدیون مارکس بودند، مرکز و محور انتقادات قرار گرفت. چنانکه این مکتب معتقد است که در جهان سرمایه داری همه پدیده های جغرافیایی باید در داخل و در درون جریان انباشت سرمایه مورد مطالعه قرار گیرند، به طوری که این دیدگاه فضا را جولانگاه سرمایه می شناسد (شکوئی، ۱۳۸۴: ۱۸۵). هاروی معتقد است که جهانی شدن سرمایه داری از سال ۱۴۹۲ میلادی آغاز شده و از آن زمان جنبه مهمی در دینامیسم سرمایه داری بوده است. او بر بعد عمیقاً جغرافیایی فضا - مکانی انباشت سرمایه تأکید ویژه ای دارد و بر این نظر است که بدون وجود امکانات برای گسترش جغرافیایی و فضا - مکانی و نیز توسعه نابرابر جغرافیایی، سرمایه داری به مثابه سیستم اقتصادی سیاسی از مدتها پیش از کار افتاده بود. به نظر او واکنش دائمی سرمایه داری به سمت فضا - مکان های جدید آن را به جستجوی آنچه تعویض یا جابجایی تضادها می نامد کشانده و به گونه ای تاریخی باعث ایجاد یک جغرافیای جهانی شده است (هاروی، ۱۳۸۶: ۲۵۶-۲۱۳). یکی از مباحث مطروحه در جغرافیای رادیکال، تحلیل اکولوژی اجتماعی شهرها و کشف روابط علی حاکم بر نابرابری اجتماعی و فضایی در شهرهاست. به گونه ای که نابرابری فضایی بازتاب فیزیکی نابرابری اجتماعی به شمار می رود. مناطق مطلوب شهری که دارای آب و هوای معتدل تر آب بیشتر و زلال تر، چشم انداز مطلوب تر و مزیت نسبی هستند به اشغال طبقات فرادست جامعه در می آورند و طبقات فرودست با توجه به پایگاه متزلزل اقتصادی و منزلت پایین اجتماعی شان ناگزیر به فضاهای نامطلوب و مطرود شهری رانده می شوند. جایی که از نظر محیط زیست آلوده محسوب می شود و کیفیت زندگی در سطح بسیار پایینی است (شکوئی، ۱۳۹۰: ۱۰). جغرافیا با علوم مکانی و زمانی همپوشانی دارد (هارتشنورن، ۲۰۰۰: ۱۷۱). برای صورت بندی ساختار اجتماعی- اقتصادی، تحلیل کارکردهای سیاسی و سازمان یابی فضا به عنوان محصول فرآیندهای اجتماعی و نیازمند درک تحلیلی و ژرفانگر از تاریخ خواهیم بود. در این تحلیل نباید از نقش انسان و عاملیت وی در تأثیرگذاری بر ساختارها غافل ماند.

جغرافیای رادیکال، عدالت اجتماعی و کیفیت زندگی

از اواخر دهه ۱۹۶۰ مفهوم و کارکرد عدالت اجتماعی وارد ادبیات جغرافیایی می شود و جغرافیای رادیکال و لیبرال را بیش از سایر مکتب ها تحت تأثیر قرار می دهد. مسائلی نظیر رفاه اجتماعی، نابرابری های شدید، فقر، شیوع امراض، نژادپرستی، قوم گرایی، جرم و جنایت، انتظار عمر، اصالت زن، که در جغرافیا فراموش شده بود، به مورد توجه جغرافی دانان قرار می گیرد و هر یک از این موضوعات، جغرافیای خاص خود را می یابد. یعنی برای اولین بار صدای پرنندگان در جوامع انسانی در علم جغرافیا طنین انداز می شود (شکوئی، ۱۳۹۰: ۱۴۱). هاروی به کارگیری عدالت اجتماعی در تحلیل های جغرافیایی را انقلابی در تفکرات جغرافیایی می داند. در واقع، هاروی، با طرح وابستگی میان نابرابری های اجتماعی و ساختارهای فضای جغرافیایی، بنیانگذار جغرافیای نومی گردد. توجه دانش جغرافیا به «کیفیت زندگی» و مفاهیم مربوط به آن به اواخر دهه ۱۹۶۰ بر می



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

گردد. این به معنای آن نیست که جغرافیای انسانی پیش از آن نسبت به «کیفیت زندگی» به طور کامل بی اعتنا بوده است. بلکه صرفاً دل مشغولی سنتی جغرافیا به مفاهیمی چون، منابع طبیعی، تولید و ویژگی های جمعیتی بر هر گونه توجه به «مصرف» در مفهوم وسیع کلمه مسلط بوده است.

یکی از مکتب های رادیکال که پیشگامان اصلی آن جغرافیادانانی مانند کروپوتکین بودند، مکتب آنارشیسم است. این مکتب به رغم دارا بودن آرمان های مشترک با مارکسیسم ولی مورد نقد مارکسیست ها بوده است (حاتمی نژاد، ۱۳۹۱: ۱۹). پرودون در کلیه آثار خود احکام اجتماعی، حقوقی و سیاسی و مذهبی را با محک «عدالت» سنجیده و آن ها را بر حسب اینکه با چیزی که وی «عدالت» سنجیده و آن ها را بر حسب اینکه با چیزی که وی «عدالت» می نامد مطابقت دارد یا نه رد یا قبول می نماید (قادری، ۱۳۹۳: ۱۶۰). جغرافیای انسانی فرآیندنگر که در ربع قرن گذشته بر این رشته تسلط داشته ارتباطات مهمی با مباحث اصلی نظریه اجتماعی پیدا کرده است. اکنون توجه دوباره به کیفیت زندگی دیدگاه وسیع تری را پیش کشیده است که شامل فلسفه معنوی و علم اخلاق می شود و در حقیقت بازگشت به بعضی علائق قدیمی به معنای زندگی خوب ضروری است (حاتمی نژاد، ۱۳۹۱: ۲۱)

با این نگرش، نابرابری فضایی منطقه ای و همچنین نابرابری اجتماعی به عنوان پسایندی محتوم در نظام نابرابری ساز سرمایه داری در نظر گرفته می شود. در شیوه تولید سرمایه داری انباشت مازاد تولید و تمرکز آن در قدرت اقتصادی - مالی و سرمایه گذاری مجدد آن به منظور دستیابی به حداکثر سود موجب بازساخت فضایی و بازگذاری سرمایه در نقاطی می شود که از مزیت سنجی محیطی برخوردار بوده و زیرساخت های تولیدی (فضا، انرژی، راه و غیره) را فراهم سازند بنابراین بازخورد مثبت آن موجب تشدید نابرابری ها و افزایش سود سرمایه داران می شود. به طور کلی در جغرافیای رادیکال به منظور مسأله یابی و کالبدشکافی فقر و تبعیض و نابرابری اجتماعی نیازمند همپوشانی نظریه اجتماعی، فلسفه سیاسی و اقتصاد سیاسی فضا هستیم. (شکویی، ۱۳۹۰: ۳۴۴). در واقع، همان گه گفته شد هاروی معتقد است اثبات گرایی به طور روش در جستجوی شناخت جهان است در حالی که رادیکالیسم در تلاش برای تغییر جهان می باشد (حاتمی فر، ۱۳۹۱: ۲۲). به طور کلی، جغرافیدان های رادیکال به فکر تغییر سازوکارها و پویای های هستند که به صورت ریشه ای در ساختار شیوه تولید کاپیتالیستی زمینه ساز نابرابری اجتماعی و گسترش فقر و محرومیت و ظلم در جامعه هستند. بنابراین، در فرآیند توسعه سرمایه داری یک بعد فضایی وجود دارد که تئوری کلان نسبت به آن بی اعتنا بوده است (شکویی، ۱۳۹۰). امروزه جغرافی دانان رادیکال از طریق تدقیق ارتباط منطقی بین عدالت اجتماعی و عدالت فضایی به گونه ای ژرف نگر در پی تبیین جایگاه فضا در مناسبات سرمایه داری هستند.

نقد جغرافیای رادیکالیسم

نقد جغرافیای رادیکالیسم جغرافیا در سیر تکوینی خود سه دوره معین و مجزا را گذرانده است:

۱- دوره ای که در آن موضوعات جغرافیایی جنبه توصیفی داشته است.

۲- دوره ای که در آن به مطالعه و کشف نظام معین و وضع قوانین جغرافیا تأکید می شده است



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

۳- دوره ای که علم جغرافیا به همراه تئوری ها، افکار و اندیشه ها در جهت رفاه اجتماعی جامعه بشری تغییر شکل سیمای محیطی و دگرگونی های محیط های زندگی را اساس کار قرار می دهد و جغرافیدانان رادیکال بر آن می روند که جغرافیا باید از مراحل توصیف (مرحله اول) و تفسیر (مرحله دوم) به تغییر (مرحله سوم) جهان اقدام کند. از نظر جغرافیدانان رادیکالیسم، اقتصاد سرمایه داری و امپریالیسم سرمایه داری عامل اصلی به وجود آمدن نابرابری های اقتصادی سیاسی و به تبع آن، نابرابری های فضایی است که دوگانگی در چهره جهان اول و سوم و همچنین، تبعیض، جدایی گزینی و ایجاد گروه های اقتصادی و نژادی در کشورهای سرمایه داری، به خصوص ایالات متحده آمریکا، را سبب شده است. به همین علت، جغرافیدانان رادیکال به سمت سوسیالیسم گرایش یافته و عقاید آنها تحت تأثیر افکار جامعه شناسان چپ، به خصوص مارکس، انگلس و هگل بوده و مکتب جغرافیای رادیکال خود سبب به وجود آمدن جغرافیای مارکسیسم شده است (لحمیان، ۱۳۹۴: ۵۶). بدیهی است که جغرافیدانان رادیکال برای به وجود آوردن شکل نوینی از زندگی و تغییر وضعیت زندگی اکثریت مردم جهان (جغرافیای مردمی به علت بیشتر توجه دارند تا معلول؛ زیرا معتقدند که با تغییر بنیادی علت، معلول نیز خود به خود اصلاح می شود. آنان، با الهام از سوسیالیسم، انباشت سرمایه را سبب شکل گیری طبقاتی جوامع و به تبع آن، چشم اندازهای جغرافیایی و تفاوت های مکانی ناشی از این امر دانسته اند. اقتصاد سرمایه داری را نیز نوعی اقتصاد کازینویی (قمارخانه ای می دانند. در جامعه امپریالیستی- سرمایه داری، افراد یا بسیار ثروتمنداند و یا بسیار فقیر؛ این امر حاصل ماهیت نظام کاپیتالیستی، شیوه تولید، نوع مصرف و نحوه عرضه و تقاضاست. این فرآیند جریان سرمایه در مطالعات شهری ذیل بازساخت شهری مطالعه می شود. جغرافیدانان رادیکال در مخالفت با فرآیند تنازع بقاء داروینیسیم و ارثی بودن خصلت های اکتسابی لامارکیسم، این نظریات را تنها بهانه ای برای مشروعیت بخشیدن به نظام سرمایه داری می دانند و معتقدند که انسان، یعنی عضوی از جامعه، قادر به تأثیر بر محیط پیرامون خود و تغییر آن است. و با توجه به فرآیند تاریخی که نشان از عدم ثبات پدیده هاست، باید معیارهای جهان امروز که باعث فقر، بیکاری، حاشیه نشینی و بیماری میلیاردها انسان است، تغییر بنیادی (رادیکال) یابد. در این بین بیشتر در حق بر زنان که از فرصت های برابر با مردان در دسترسی به امکانات محروم مانده اند، ظلم شده است: موضوعی که جغرافیای رادیکالیسم در مبحث جدیدی با عنوان جغرافیای فمینیسم به تشریح آن می پردازد. تاریخ مکاتب جغرافیایی نشان می دهد که جغرافیدانان رادیکال چه در قالب نظریه های رادیکال مارکسیستی و چه در قالب نظریه های رادیکال مارکسیستی و چه نظریه های رادیکال آنارشویستی و فمینیستی تلاش زیادی برای اصلاح نظام های نابرابر و توسعه ناموزون و ساختارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی زمان خود داشته اند، که در مقاطع زمانی خود، کمابیش، مؤثر بوده است. با این همه، گذر تاریخ نشان می دهد که پیشگویی های این مکاتب چندان با واقعیت های موجود زمان حال انطباق ندارند و صرفاً در زمان خود مصداق داشته اند. مثلاً، مکتب رادیکال مارکسیستی، که مارکس و انگلس بنیانگذار آن بودند، به تبعیت از تکامل گرایان عصر خویش با گزینش نمونه هایی متعلق به زمان ها و مکان های متفاوت، مراحل تکاملی خود را ارائه می دهند. مارکس و انگلس در کتاب ایدئولوژی آلمانی چندین مرحله از اشکال مالکیت را توصیف می کند و آنها را قبیله ای، باستانی، فئودالی و سرمایه داری می نامد و همان گونه که قبلاً اشاره شد، به بررسی شیوه های تولید هر مرحله می پردازد. از بررسی نظریات رادیکالی مارکسیست ها بر می آید که پویای های اجتماعی- اقتصادی آنان صرفاً مختص به زمان ها و مکان های خاصی بوده است. گذر زمان نشان می دهد که بر خلاف نظرات مارکسیست ها، کشورهایایی که به مرحله سوسیالیسم رسیده اند هیچ کدام از مرحله



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

سرمایه داری عبور نکرده اند و کشورهایی که به مرحله سرمایه داری رسیده اند وارد مرحله سوسیالیستی نشده‌اند. بر خلاف پیش بینی مارکس در مراحل تدوین جوامع، نه تنها کمونیسم و سوسیالیسم فراگیر نگردید بلکه اقتصاد سرمایه داری نیز جهانی شده است. بر خلاف ادعاهای مارکسیست ها که خلاقیت و تغییر را ابتدا از فرهنگ مادی (تکنولوژی، اقتصاد، ابزار و وسایل و خلاقیت و تغییر غیر مادی را همواره متأخر دانسته اند خلاقیت در میان فرهنگ های غیرمادی مانند مذهب و دیگر زمینه های غیر مادی فرهنگ سیاست- ادبیات) شروع می شود و بعد نوبت به علم و تکنولوژی و سرانجام، اقتصاد می رسد (سوروکین ۱۳۸۵: ۳۵۳) نقد دیگری که بر نظریات مکتب رادیکالی مارکسیسم از ابعاد جغرافیایی آن می توان داشت این است که معتقدند. تقسیم کار میان شهر و روستا با، به عبارتی، تضاد میان شهر: و روستا با گذر از توحش به تمدن، از قبیله به کشور از محله گرایی به ملت آغاز شده و در تمام طول تاریخ تمدن تا به امروز ادامه داشته است. تقسیم کار شهر و روستا به: تقسیمات طبقاتی که با شکاف میان خراج گیرندگان شهری و دهقانان آغاز می شود به پیدایش طبقات مدرن، یعنی بورژوازی و پرولتاریا در محیط خاص شهرنشین فئودالی خاتمه می یابد. نگرش این مکتب درباب شهر این است که شهرها را مرتبط با انباشت صنعت می دانند و شهر را محلی می پندارند که ارزش اضافی تولید می کند و در نتیجه روابط نامتضاد شهر و روستا توسعه وابسته ای پیدا می شود. با فروپاشی نواحی روستایی که نتیجه روابط سرمایه داری است و توقف رونق های صادراتی موقتی مربوط به استخراج معادن خاص با مناطق دارای کشتزارهای بزرگ شکل خاصی از مهاجرت توده های روستایی به شهرها به وجود می آید و شهر به جای آنکه پهنه انباشت صنعتی شود، زیستگاه کمپرادور انگل و بورژوازی دولتی و توده حاشیه نشین می شود، در این مرحله پرولتاریای داخلی شديده استثمار می شوند(ماتیو، ۱۳۸۰: ۹۴) ابزار تولید متکامل می شود؛ هر چند که در مقایسه با ابزار تولید روابط تولید متکامل نشده است. به نظر مارکس، جامعه سرمایه داری به به دلیل دو ویژگی ذاتی شرایط نابودی خود را فراهم می سازد:

۱- نظام سرمایه داری در درون خود عمدتاً کارگران غیر، و ماهر را پرورش می دهد که با حداقل دستمزد امرار معاش می کند؛

۲- تنوع طلبی طبقه سرمایه دار توسعه ظرفیت صنعتی را | به دنبال دارد و رقابت شکننده ای را ایجاد می کند. تضاد از آنجا حاصل می شود که قدرت خرید طبقه کارگر برای خرید کالاهای تولیدشده کافی نخواهد بود. همزمان با تضاد موجود آگاهی طبقه کارگر افزایش می یابد و همراه با بحران فزاینده بیکاری شرایط انتقال مالکیت به دولت فراهم می شود. کارفرمایان برای استثمار کارگران از روش های مختلف استفاده می کنند و نهایتاً، روش جایگزینی سرمایه ثابت به جای سرمایه متغیر (کارگر) را انتخاب می کنند؛ این امر سبب مبارزه طبقاتی کارگران علیه نظام سرمایه داری می شود و نظام از هم می پاشد و جامعه وارد مرحله جدید تاریخی می شود (لشکری، ۱۳۹۵: ۸۴)

در نقد این مطالب نیز باید گفت که در حال حاضر در جهان سرمایه داری استثمار کارگران، بدان گونه که مارکس پیش بینی کرده بود، وجود ندارد و مقولاتی چون عدالت، رعایت حقوق طبقات کارگری به مراتب بیش از نظام های مارکسیستی اجرا می شود. طبقات کارگری در کشورهای سرمایه داری به مدد دموکراسی حاکم بهتر توانسته اند به حقوق خود دست یابند تا در کشورهای مارکسیستی که بر پایه دیکتاتوری پرولتاریا بنا شده اند. ضمن آنکه طبقه پرولتاریا (کارگر) در شوروی سابق همواره



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

در تضاد با طبقه دهقانان در چین قرار داشته است. به علاوه، در نقد این دیدگاه باید به این مسئله توجه داشت که در اندیشه اینان شهر به مثابه یک علت بلکه یک پیش شرط اهمیت دارد. اهمیتی که تنها در دوران خاصی از رشد سرمایه داری نمود داشته است و با فراگیر شدن روزافزون شیوه تولید سرمایه داری و تحت الشعاع قرار دادن رابطه شهر و روستا، به تدریج، از اهمیت شهرها کم خواهد شد؛ به عبارت دیگر، مارکسیست‌ها نیروی علی و ذاتی اصلی را در رابطه با سرمایه، کار و با به عبارتی، شیوه تولید سرمایه داری می‌بینند و به شهرها به مثابه یک پیش شرط و زمینه نگاه می‌کند که به تدریج از اهمیت شان کم خواهد شد (افروغ، ۱۳۹۳: ۸۹). در حالی که اگر به این نظریه به دقت توجه کنیم متوجه خواهیم شد که از اهمیت شهرها در جهان امروز، و به ویژه جهان سرمایه داری نه تنها کاسته نشده بلکه روز به روز بر اهمیتشان افزوده شده و ما با کلان شهرها، متروپلیس‌ها و منظومه‌های شهری روبه‌رو هستیم، که نقش مهمی را در اقتصاد جهانی ایفا می‌کنند. به طور کلی، ضوابط فعلی جهان تغییراتی را در اقتصاد جهانی نشان می‌دهد که نشانگر شکل جدیدی از سرمایه داری است. توماس گانت معتقد است که نئولیبرالیسم با سرمایه داری جدید که به نظر وی همان نئورفورمیسم است، باید به تجارت جهانی کمک کند تغییرات و اصلاحاتی که جغرافیدانان رادیکالیسم در کشورهای سرمایه داری در پی آن بودند در کشورهای سوسیالیستی اتفاق افتاد. در واقع، فرو ریختن دیوار برلین را باید به معنای تسلیم اردوگاه سوسیالیسم در مقابل کاپیتالیسم دانست. پروستاریکا در شوروی سابق و عضویت جمهوری خلق چین در سازمان تجارت جهانی (W.T.O) از نشانه‌های این تغییرات است جغرافیدانان رادیکالیسم اقتصاد را در تمامی پدیده‌های جغرافیایی دخیل می‌دانند، در حالی که مشکلات اقتصادی و دوگانگی اجتماعی بسیاری از کشورهای جهان سوم به عوامل دیگری از جمله ساختارهای سیاسی و فرهنگی این کشورها بر می‌گردد. و سخن آخر آنکه جغرافیدانان رادیکالیسم در حالی به مخالفت با جبرگرایی برمی‌خیزند که مبانی فکری آنان بر پایه مادی‌گری است.

نتیجه‌گیری

بیشتر مکاتب جغرافیایی با رویکردهای گوناگون و شیوه اثبات‌گرایی بر آن بودند که مناسبات انسان و فضا را به روش‌های مختلف توصیف، تحلیل و تبیین کنند. ظهور جغرافیای رادیکال در اوایل دهه ۷۰ میلادی تحولی بزرگ بر چارچوب‌های علم جغرافیا به وجود آورد و این علم را از حالت تفسیرگر به علمی تغییر دهنده تبدیل نمود. جغرافی دانان رادیکال در پی تغییر فضا، دگرگون کردن مناسبات انسان و فضا، انسان-انسان و سازماندهی فضاهای جغرافیایی و اصلاح مناسبات اجتماعی برآمدند. جغرافی دانان رادیکال تحت تأثیر اندیشه‌ها و مکاتب چپ‌گرا و مارکسیستی قرار داشته است. این پارادایم به علت تدوین در فضای کشورهای همچون ایالات متحده و انگلستان تحت تأثیر مکاتب و ایدئولوژی‌هایی مانند لیبرالیسم و پوزیتیویسم بوده است. به طور کلی رادیکالیسم در جغرافیا عکس‌العملی در برابر علم فضایی نبود بلکه واکنشی بود به درون مایه‌ها و محرک‌های این مکتب جغرافیایی که فضا را در جهت منافع کشورهای مرکز و طبقات بالای جامعه سوق داد و بنابراین رادیکالیسم در جغرافیا واکنشی بود به مباحث عدالت اجتماعی، نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی موجود و جنبش‌های حقوق مدنی که خود نشأت گرفته از لیبرالیسم و سرمایه داری لجام‌گسیخته است.



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

منابع

۱. افروغ، عماد، (۱۳۹۳)، فضا و نابرابری های اجتماعی، انتشارات دانشگاه تربیت مدرس.
۲. بنی هاشم، (۱۳۸۸)، ماهنامه جهاد، سال چهاردهم، شماره ۱۶۸.
۳. پوراحمد، احمد (۱۳۹۰)، قلمرو فلسفه جغرافیا، دانشگاه تهران، چاپ اول.
۴. تایشمن، جنی. وایت، گراهام، (۱۳۸۶). فلسفه اروپایی در عصر نو، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی. تهران: نشر مرکز.
۵. حاتمی نژاد، حسین، (۱۳۹۱)، جغرافیای رادیکال؛ رویکردی میان رشته ای در جغرافیای انسانی، فصلنامه مطالعات میان رشته ای در علوم انسانی، دوره چهارم، شماره ۳، ص ۳۱-۱۵.
۶. دولفوس، اولیوویه، (۱۳۹۰)، فضای جغرافیایی، ترجمه سیروس سهامی، نشر نیکا، مشهد.
۷. سوروکین، (۱۳۸۸)، نظریه های جامعه شناسی و فلسفه های نوین تاریخ، ترجمه دکتر اسدالله نوروزی، انتشارات حق شناس.
۸. شبلینگ، ژاک، (۱۳۹۲)، جغرافیا چیست؟ ترجمه و اقتباس سیروس سهامی، انتشارات محقق، مشهد.
۹. شکویی (۱۳۹۰)، اندیشه های نو در فلسفه جغرافیا، انتشارات کیهان.
۱۰. شکویی، حسینه، (۱۳۸۳)، دیدگاه های نو در جغرافیای شهری جلد اول. تهران: انتشارات سمت.
۱۱. شکویی، حسین (۱۳۸۴). اندیشه های نو در فلسفه جغرافیا جلد دوم. تهران: انتشارات گیتاشناسی.
۱۲. غفاری، سید رامین قاسمی، زهرا، حیدریان، مهدی، (۱۳۹۲)، رادیکالیسم در جغرافیا، سپهر، دوره بیستم، شماره هشتم.
۱۳. قادری، حاتم، (۱۳۹۳)، اندیشه های سیاسی در قرن بیستم، انتشارات سمت.
۱۴. لحمیان، رضا، (۱۳۹۴)، نقد و بررسی دیدگاه رادیکالیسم بر مکاتب فلسفی، اجتماعی و جغرافیا، پیک نور، سال پنجم، شماره ۲.
۱۵. لشکری، محمد، (۱۳۹۵)، توسعه اقتصادی و برنامه ریزی، انتشارات کنکاش دانش.
۱۶. ماتیو، ادل، (۱۳۹۲)، اقتصاد شهری و منطقه ای، ترجمه فریبرز رئیس دانا، انتشارات نشر قطره.
۱۷. هاروی، دیوید، (۱۳۸۶)، نئولیبرالیسم، تاریخ مختصر، ترجمه محمود عبدالله زاده، تهران: نشر اختران



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر



منابع لاتین

18. Dingsdale, M (2010). Elements of International Political Theory, Oxford: Clarendon Press.
19. Morrill, Richard. L (2007). The Responsibility of Geography Annals of The Association of American Geographer, Vol, 74, No 1, PP: 1-8.
20. britannica ,(2005) ihv,d, Modern Geographical Thought, Black Well.
21. Hartshorne, Richard (2000), Perspective on the nature of Geography, Randy McNall and company, second reprint.